اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

عرض شد روايتی بود از عمار ساباطی راجع به صلاة در مقبره البته اين­که عشرة اذرع ستره باشد عشره نباشد اين اصلاً محط بحث من نبود تصادفاً پيش آمد محط بحث من در آن­جا در اين کلام ايشان فقط راجع به اين بود که ايشان از چهار جهت که نوشته اين متنش در چهار جهت منشأ اين مشکله شده که به اصطلاح اين، به اصطلاح يک طرف باشد، چهار جهت فی الصلاة، متعرض آن جهت بشود ما هدف­مان بيشتر همان متن خود روايت ايشان بود که مثلاً اين چهار جهت و بعد هم ديديم خب عده­ای از قدمای اصحاب تصريح کردند که مراد اين است، مراد اين است که از هر چهار جهت يعنی اگر بخواهد در قبرستان يا به تعبير ايشان بين قبور حالا اين مسأله بين قبور اين احتمال دارد که يک عنوان مستقلی باشد عنوان مقبره عنوان مستقل ديگر باشد حالا اين يک عنوان باشد آن يک عنوان باشد، چون آن بحث­های فقهی است من فعلاً وارد آن بحث­های فقهی نمی­خواهم بشوم.

و اما مسأله­ اساسی اين بود که در روايات ديگر ما اين نيامده در روايات ما چون ايشان هم نقل کرده آمده که صلاة در مقبره اشکال ندارد البته ايشان مفصل اين کتاب محلای ابن حزم است از صفحه 27 مفصل متعرض اين بحث شده خود ابن حزم معتقد است که نماز در اين­جا باطل است و حرام است البته اين بحث بحث مفصلی است در کتب اهل سنت ايشان يک مقدار رواياتش را آورده بحث هم کرده اما بعض وقت­ها بحث­هايش خيلی روشن روشن نيست خالی از ابهام نيست و روايت را آورده و تصادفاً اين محشی هم که فوت کرد آقای که است اسمش؟ اسم خوبی دارد احمد، محمد شاه که ظاهراً اين در اين اوائل اين چاپ يازده جلدی حواشی خوبی دارد، بلی احمد محمد شاه، بعدهايش ديگر خيلی جاهايش حاشيه ندارد، اما اين­جا از آن­ جاهای است که حاشيه دارد و سعی کرده طروق حديث را بين اهل سنت بنويسد و کسانی که قبول کرده و کسانی که قبول نکردند و خود ايشان هم تمايلش به اين است که به اصطلاح احاديثی که هست سندش صحيح است ابن حزم هم سند را صحيح می­داند حالا چون نمی­خواهيم وارد آن بحث بشويم کلاً آن بحث را فعلاً

48: 3

می­کنيم که به اصطلاح طبعاً در مورد بحث در آن­جا آن بحثی که در آن­جا هست اين است که اين­ها از يک طرف می­گفتند که نمازی در مقبره خوانده نشود واز طرف ديگر آن­ها قائل بودند که نماز ميت را يا همان زن به اصطلاح سياه پوست را پيغمبر نمازش را در مقبره خواندند يعنی هم و لذا ابن حزم هم آخرش اين نتيجه را می­گيرد، بلی

س: آن­ها نماز ميت را نماز می­دانند

ج: ظاهرش اين طوری است چون نتيجه­اش اين می­گيرد که نماز در مقبره درست نيست مگر نماز ميت آن وقت در اين­جا به اين مناسبت، در اين صفحه 32، اين­جا دو چهارش است، اگر جسارت نشود اين بالا را بايد

43: 4

و صفحه 32 روايت نيست، مطلبی را از يکی نقل می­کند از ابن جريج عبدالعزيز ابن جريج، در کتاب­های ايرانی­ها يا کتاب­های که جديد ارائه شده خيلی­ها جريح يا اين طوری چاپ شده ضبط صحيحش جُرَيج است که من فکر می­کنم شايد از همان جرجی است معروف است که الآن در لغت انگليسی است چون ايشان هم مال

8: 5

است، اين مال مکه است ايشان فقيه معروف مکه عبدالعزيز ابن جريج زمان امام صادق علی ما ببالی وفاتش آن زمان است بفرماييد:

س: قال ابن جريج قلت لعطاء

ج: عطاء بلی اين از به اصطلاح بزرگان به اصطلاح تابعين است

س: أ تکره ان تصلی وسط القبور او الی قبر قال نعم، کان ينهی عن ذلک،

ج: اين وسط القبور، علی قبر اين دوتا،

س: الی

ج: الی قبر يکی عنوان الی قبر است عرض کردم در عروه چهار عنوان قرار داده، وسط القبور به اين معنی است که ولو، وسط القبور غير از مقبره است، مقبره حالا من ديگر نمی­خواهم شرحش، مقبره­ جاي است که عنوانش گرفته شده باشد به عنوان مقبره آن وقت اگر اين­جای را مثلی که الآن مقبره خانوادگی آرمگاه خانوادگی مقبره قرار دادند، اما توش هنوز قبر کسی نکردند، اين­ها می­خواستند بگويند که اين کراهت ندارد آن مقبره­ آن­جای است که توش قبور باشد وسط القبور يعنی دور و برت قبر اند حالا مقبره هم مراد همين است اصلاً يا نه دوتا عنوان است يکی عنوان مقبره، هرجا عنوان مقبره داشت نماز کراهت دارد يا نه؟ خوانده نشود يا هرجای که عنوان قبور داشت ولو مقبره نبود يک گوشه بيابان مثلاً دارد رد می­شود شش­تا قبر اين ور است، پنج­تا قبر اين ور است اين وسط نماز بخواند ولو عنوان مقبره نداشته باشد بلی غير از عنوان مقبره است مقبره يک عنوان است اين وسط القبور سؤال می­کند،

س: اين مال جلد سه محلات

ج: نه جلد چهار به نظرم

س: نه، الجزء الثالث

ج: خب می­دانم تمام شده آن

س: الجزء الثالث

ج: صفحه 33 است آن، جلد چهارش است،

س: جلد چهارش است

ج: جلد چهار است،

س: جلد چهار بود،

س: جزء چهارم صفحه 32،

ج: 32

س: که ضبط بشود که

ج: بلی

س: قال نعم کان ينهی عن ذلک لاتصلی بينک و بين القبلة قبر و ان کان بينک و بينه الستره، سترة ذراع، ذراعين فصحّ

ج: و ان کان، حالا اين امکان دارد به نحو اضافه بشود سترة ذراعين

س:

31: 7

ج: به نحو قطع از اضافه­اش است، سترةٌ ذراعٌ اين ذراع را به نحو بيان اضافه هم که اصطلاحاً بهش می­گويند بيانی، اضافه­­ای که به قول خودشان تقدير من باشد بيانی است، تقدير فی باشد ظرفی است، تقدير لام بشود اضافه ملکی و اختصاصی و الی آخره اقسام اضافات اين اضافه هم اگر برفرض باشد اين­جا ستره گرفته البته ايشان نقدی نکرده بررسی نکرده اين کلام کلام عطاء از تابعين است طبعاً اين­ها قبل از امام صادق اند حالا ممکن است اين روايات ما که عشرة اذرع دارد اين باشد يا نه؟ البته اين بحث بحث طولانی است در روايات ما هم يک مقدارش را ديديد يک مقدارش را خوانديم مال به حساب ستره­ای که يعنی ستری که در چيز بود در مثل ديواری که ينز من البالوعه يک مقدار آن­جا متعرض شديم حالا اگر زحمتی نباشد،

س:

34: 8

ج: بلی، ببينيد آقا اين صفحه اين را الآن فعلاً می­دانيد اين کتاب مغنی ابن قدامه ذيلش شرح کبير است متن شرح کبير باز مال خود ابن قدامه است شرح مال پسر برادر ايشان است و اين­که می­گويند علامه از مغنی گرفته از اين شرح کبير بيشتر گرفته، اين مطابقه­ای که ما کرديم ليکن شرح کبير از کتاب عمويش گرفته از مغنی گرفته يعنی خود ابن قدامه که شرح داده کتاب چه است، نمی­دانم حالا اسمش را يادم رفت خود شرح آن کتاب مغنی بعد خودش يک متن فقهی نوشته پسر برادرش شرح کرده آن وقت اين­ دوتا با همديگر چاپ شدند يعنی بالا مغنی است پايين شرح کبير است باهم چاپ شدند ليکن همه­جاش اين طور نيست که موضوع بالا و پايين يکی باشد گاهی يکی است که پايين جای ديگری رفته يک بحث ديگری مطرح شده، بلی ببينيد آقا اين المسأله صفحه 622 از جلد يک در شرح کبير يعنی در حاشيه می­خواهيد بخوانيد يواش يواش چندتا مسأله چون طولانی است بحثش من به مقداری که ربطی به مانحن فيه، مسأله اين فروعی است که مربوط به ستره است اصلاً ربطی به خود ستره دارد بفرماييد.

س: مسأله و يستحب ان يصلی

ج: اين يستحب متنی است که مال عموی ايشان است همان صاحب مغنی ابن قدامه خود ابن قدامه هم شرحه است يک کتابی ديگر است حالا نمی­دانم محصل، چه است اسمش يادم نيست، خود ابن قدامه شرح يک کتاب ديگری است بعد خودش متنی نوشته پسر برادرش اين متن ايشان را شرح کرده ليکن بيشتر شرح پسر برادر از خود مغنی گرفته علامه هم از شرح کبير گرفته آن وقت علمای ما خيال کردند علامه از مغنی گرفته من مطابقه کردم با شرح کبير بيشتر موافق است تذکره­اش يعنی،

س: تذکره و منتهی را

ج: من تذکره را ديدم منتهی نه، تذکره را بيشتر از شرح کبير گرفته عباراتش اين­ها با شرح کبير بيشتر انسجام شرح کبير از مغنی گرفته، دقت فرموديد

43: 10

حنبلی هستند از فقه حنابله است علمای ما غالباً متأثر شايد به فقه شافعی بيشتر باشند بعد از شيخ طوسی يعنی به تفريعاتی که آن­ها گذاشتند اما اين­جا علامه به اين کتاب شرح کبير مراجعه کرده البته چون کتاب تذکره الآن کامل نيست قيل اصلاً خود علامه هم کامل نکرده قيل نه کامل کرده به ما نرسيده به هر حال فعلاً کتاب کامل، شايد ايشان در آخر گفته که من مثلاً از کتاب شرح چون اين الآن سرقت ادبی حساب می­شود بعض جاها عيناً همين عبارت ايشان را می­آورد کلاً عبارت شرح کبير،

س: آراء اهل سنت را از اين­جا

ج: بلی از اين­جا می­آورد و کتاب خوبی هم هست انصافاً کتاب قشنگی است حالا اختلاف اقول نقل می­شود من فکر می­کنم شايد يک­جای علامه در اين چيزهای که به ما نرسيده گفته که و يک احتمال ديگری من دادم که اين هم به ذهن من خيلی قوی است، يک جوی علمی بوده وقتی کتاب را برای جو علمی می­نوشتند در آن جو علمی مثلاً فرض کنيد عبارات معلوم است مال شرح کبير است ديگر نمی­خواستند بگويند کما فی الشرح، يعنی مثل الآن شما يک سند بخوانيد می­گويند مال کافی است، تا گفت علی ابن ابراهيم عن ابيه می­فهمی مال کافی است تا خواند محمد ابن موسی ابن متوکل می­گويد مال صدوق است يعنی يک آشنايي بوده که اگر می­گفته و عن محمد ابن موسی ابن المتوکل به ذهن ما حالا صدوق ديگر نمی­خواست بگويد روی الصدوق دقت فرموديد اين هم خودش يک نکته­ای است که احتمالاً چون اين در جاهای ديگر هم شده خيلی جاها اين شده که عبارت همين­که می­گويند سرقت­های ادبی، عبارت ديگری را آورده و اسم نبرده اصلاً جواهر خيلی از مفتاح الکرامه آورده که آقا شايد يک صفحه چاپ قديم مال مفتاح عين عبارت مفتاح را آورده،

س:

27: 12

ج: بلی از کشف اللثام نه مفتاح الکرامه به خاطر اقوال عين آن و اين چيزی عجيبی است اين رياض که عين عبارت شرح لمعه است می­گويند بهش هم گفتند که گفته خب عبارت قشنگ بوده آوردم ديگر حالا مشکل،

س:

42: 12

گوشه­اش خود مؤلف گوشه­ای صفحات نوشته اين عبارت فلان کتاب فلان کتاب بعدی­ها که استنساخ کردند حواشی را ديگر استنساخ نکردند

ج: آن­هم می­شود من فکر خودم اين بود چون اين کار زياد شده شايد متعارف بوده يعنی اصلاً يعنی کسی ملا بوده و فقيه بوده می­فهميده اين مطلب مثل ماها ملا نقطی نبوده که کما فی الشرح الکبير احتياج داشته باشد به شرح کبير حالا ايشان،

س:

10: 13

مباحث مشرقيه را هم دارد يعنی اين­که آن­هم مباحث مشرقيه است

ج: از چيز هم دارد از اين کتاب، رسائل اخوان الصفاء، اسفار اسم آورديد، از آن هم دارد از رسائل اخوان علی ای حال، يک چيزهای نوشتند مقالاتی راجع به سرقات ادبی در آن­جا در همه کتاب­ها نوشته شده يعنی بحث شده تازگی ندارد بفرماييد ايشان از اين­جا مطالبی يعنی بحث ستره يک بحث واسعی است، احتمالاً احتمالاً عطا هم يک نوع به اصطلاح ماها قياس کرده رواياتی که در باب ستره آورده بوده آورده در باب قبر، رواياتی که در باب ستره بوده توی باب قبر آورده حالا بخوانيد شما بفرماييد

س: مسأله و يستحب ان يصلی اذا سترة آخرة الرحل

ج: آخرة الرحل همان جهاز شتر همان که عرض کرديم حدود نيم متر يا به تعبير بنده مثل پالان الاغ حالا آن­ها چون شتر داشتند مأخرة آخرة مأخرة الرحل بعد ايشان نقل می­کند بخوانيد اقوال،

س: يستحب للمصلی الصلاة الی سترة فان کان فی مسجد او بيت صلّی الی الحائط او الی الساريه، فان کانت سواء

ج: يعنی ساريه استونه­ای يعنی آن پايه ديوار يعنی يک چيزی جلوش باشد اگر جلوش مثلاً پايه ستون است پايه هست جلو همان کافی است جلو ديوار است جلو ديوار کافی است و الا جلوش يک چيزی باشد اصل بحث سر اين است يک ستره، يک ستره­ای باشد بعد اين ستره فروع دارد من نشد که چون اين­ها فروع خيلی متعددی است ببينم مشابه اين تو روايات ما تو جامع الاحاديث آمده يا نه؟ ديگر اين بايد نگاه بکنيم کلمه ستره را تو جامع الاحاديث ببينيم چقدر دارد؟ نشد اين اما اين اصل مطلب معلوم می­شود که اصلاً چون دارد که حتی پيغمبر يک عنزه عنزه عبارت از يک نوع عصای بوده که کوتاه بوده نسبتاً سرش هم به اصطلاح آهن بوده تيز بوده ديديد اين بيشتر برای اين بوده که اگر ماری عقربی چيز ديدند با همان بزنند بکشنش، عصای رسمی نيست به اين عنزه می­گفتند که پيغمبر عنزه می­گذاشت با آن نماز می­خواند اين خودش يک بحثی شد آن وقت اين بحث را آمدند سرايت دادند به مثل مقبره که اين­جا هم مثلاً ستره باشد ايشان گفته اقلاً يک ستره­ای بشود يعنی آن ستره­ای که پيغمبر کلاً فرمودند،

39: 15

نقل می­کرد در ستره رأی عطا است که از تابعين است که اين شايد اين شائبه را در ذهن علمای ما در قم ايجاد کرد که اين عشرة اذرع شايد قياس باشد اين ريشه قياسی داشته باشد اين­که قبول نکردند عده­ای شان احتمالی را حالا من توضيحاتش را ابتداءً بگويم بعد شما يک کم بخوانيد برويم جلو الآن بفرماييد

س: و ان کان فی فضاء صلی بلا شئ شاخص بين يديه

ج: گفت چيزی بگذارد جلو دستش بلی آن وقت اين آمده گفته حالا که اين هست تو قبرستان هم يک چيزی بگذارد اين در حقيقت يک نوع قياس است و الا در مورد قبر روايت بخصوص نداشتند دقت کرديد چه می­گويم، که حالا برسيم به اين­که بالاخره متن عشرة اذرع است يا متن سترة ذراع است انصافاً اگر ما باشيم قبل از اين­که وارد تفصيلش بشويم، ما باشيم و طبق قاعده متن عشرة اذرع است، علمای شيعه به اين فتوی دادند حالا يک کسی از اهل سنت تابعين گفته سترة آن خيلی به درد کار ما نمی­خورد انصافش اگر ما باشيم حالا روايت را قبول نکنيم صدوق همه را مستحب کرده آن بحث در مورد زن و مرد قبول نکرده آن بحث ديگری است والا انصافاً اگر قبول کرديم روايت را حمل بر ستره کردن که من ديشب پري شب يعنی عرض کردم اين يک نوع به اصطلاح بحث مناقشه­ای است و الا بحث اساسی نيست انصافاً عشرة اذرع توی طائفه کاملاً يعنی آن­های که قبول کرده جا افتاده بعدها گفت به خاطر شيخ مورد قبول قرار گرفته بفرماييد،

س: اما الی حربة او عصی،

ج: حربه يعنی مثلاً شمشيری نيزه­ای وسيله جنگ، يک سلاحی يک چيزی اگر، يک چيزی مقابلش بگذارد

س: او يعرض البعير و

34: 17

اليه

ج: او یَعرض البعير شتر را به عرض بخواباند نه به طول، جلوش بگذارد به آن نماز بخواند شتر را اقلاً بگذارد، يَعرض البعير

س: يُعرض البعير

ج: نه يَعرض يعنی بعير را به عرض بگذارد نه به درازش، طرف دمب شتر را نه، شتر را جلوش بگذارد رو به شتر نماز بخواند،

س:

0: 18

حتماً لازم است

ج: بلی آقا؟

س: يعرض نمی­تواند متعدی باشد

ج: يُعرض تعريض آخر تعريض يعنی يجعله عرضاً يعنی مراد اين است يعرض به معنای يجعله عرضاً

س: لانعلم فی استحباب ذلک خلافاً

ج: اين خيلی مهم است معلوم می­شود ارتکاز اسلامی بوده که اصلاً جلو مصلی يک چيزی باشد اين ارتکاز بوده،

س: و سواء ذلک فی الحضر و السفر لان النبی صلی الله عليه و آله و سلم کانت ترکز له الحربه،

ج: تُرَکّز له، می­کوبيدند تو زمين يک نيزه تو زمين می­کوبيدند،

س: تُرکز له الحربه فيصلی اليها،

ج: روشن شد

س: فيعرض البعير

ج: يُعَرض البعير و يصلی به عرض می­گذاشتند مراد از يعرض در اين­جا به عرض نه به طول بلی

س: يصلی اليه و بحديث ابی جُحَيف بخوانيم حاج آقا

ج: بلی ابوجُحَيفه،

س: ان النبی صلی الله عليه و آله و سلم رکّزت له حنزه،

ج: عَنَزه عنزه يعنی همين عصای که عرض کردم،

س:

12: 19

دستی

ج: دستی بوده و سرش هم حالت نيزه بوده يعنی تيز بوده آهن بوده که اگر توی سفر هم داشته عنزه را غالباً که اگر عقربی ماری چيزی پيدا شد با آن بزنند بکشند مال سفر بوده مال حضر نبوده، بفرماييد

س: و تقدم فصلی الظهر

ج: فَتَقدم فصلی الظهر

س: عن النبی صلی الله رکزت له عنزه و تقدم

ج: بلی گفته بود جلوس نمازخوان،

س: فصلی الظهر رکعتين يمرّ بين يديه الحمار و الکلب لايمنع

ج: البته اين­ها يک احتمال دادند که اين اصلاً حکم مال خود نماز باشد يک احتمال اين است که اين فائده اين ستره مال آن قصه معروف مرور شخص بين يدی المصلی است، چون روايات دارند آن­ها دارند و از همان اول هم اين روايت محل مناقشه بود که اگر مثلاً انسان نماز خواند از مقابلش سگ، يا الاغ يا زن دارد کلب و حمار و مرأة لذا هم عايشه از اول اعتراض می­کرد چرا ما را با الاغ و سگ يکنواخت کرديد گفتيد زن با اين، اين يک احتمال دارد که اين به اصطلاح به خاطر مانع بودن است آن وقت اگر قبر هم مانع است اين ستره را که قرار بدهد مانع از بين می­رود اين طوری، لايمر بين يديه و يمر بينی، چون ببينيد پس يک بحثی کلاً اين بوده که ستره قرار بدهيم يک بحث مرور شئ امام مصلی، دقت کنيد يعنی اين قدر اين­ها دقت کردند که اگر مرور نباشد،

س: پس اين را لايَمنع بخوانيم،

ج: لايُمنع منه، ببينيد ملتفت می­شويد چه می­خواهم بگويم اگر مرور نباشد مثلاً يک سگی مقابل آدم نشسته نماز می­خواند گفته اين اشکال ندارد مرورش نماز را خراب می­کند لايمر،

س: يمرّ بين يديه

ج: يمرّ اما اگر مرور نباشد مثلاً زن ايستاده آن وقت ايشان حالا احترام کرده اسم مرئه را نبرده و الا معروف سه­تاست سگ و الاغ و زن، اين­ها اگر از جلو انسان از رود بشود نماز را خراب می­کند که اين­هم را عايشه اعتراض می­کرد که چرا ما را آن­ قرار دادند،

س: اين متفق عليه حديث متفق عليه است

ج: اين متفق عليه را که ما می­گوييم يعنی همه نقل کردند، در اصطلاح اهل سنت کراراً عرض کردم در اين کتاب­های ديگرشان يعنی بخاری و مسلم مرادشان متفق عليه اين دو نفر است فقط، اصطلاحاً يعنی ممکن است آن چهار نفر هم نقل نکردند بقيه هم مثلاً نقل نکردند آن­ مهم نيست پيش­شان متفق عليه يعنی بين بخاری و مسلم اين از اصطلاحات­شان آشنايي با اصطلاحات­شان خيلی لطيف است بفرماييد،

س: طلحه ابن عبيدالله قال قال

ج: اصولاً طلحه خيلی ببخشيد زبير و طلحه نسبتاً حتی زبير هم خيلی کم حديث دارند اين دوتا خيلی حديث­شان کم است بفرماييد

س: قال قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم اذا وقع احدکم بين يديه مثل مأخرة الرحل فيصل و لايبال،

ج: آخر جهاز شتر همان حدود ذراع يک نيم متر مثلاً يک چيزی قرار بدهد بلی

س: و لايبالی من مرّ من

ج: اين معلوم می­شود اين به خاطر مرور بوده هرکسی رد شد اشکال دارد، يک چيزی بگذارد واسطه من يکدفعه مسجدالنبی رد می­شدم، اصلاً

40: 22

درآمد بعضی

س: يعنی دو

ج: نه اصلاً داشت نماز می­خواند، حالا غير از اين دو، چند قدم رد شدم بعدش رد کردم

50: 22

جلو آمد بلی

س: پشت سرش را رد کنی که از جلوش رد نشوی

ج: بلی چيز می­کند خيلی پس اين معلوم شد که اصلش ما مرور بين يدي المصلی بوده که پيش ما هم مکروه است اصلاً پيش ما اين اشکال ندارد، اما از زمان عايشه يعنی ايشان در همان وقت اشکال می­کرد چرا ما را با آن­ها مساوی کرديد، حالا می­خوانيم روايتش هم آورده چون من نمی­خواهم کلينی، خوب بفرماييد،

س: می­گويد رواه مسلم فصل بعدش

س: فی البر نمی­دانم فی البر اين مطلب را که توی الکافی نقل کرده گفته که الصفة فی الصلاة سنة و قيل سنة فی کل موضع لايعمل فيه المرور بين يدي المصلی و اما

32: 23

و حيث يعمل المرور فلابأس فی الصلاة فيها من غير ستره

ج: عرض کردم ستره دو نکته دارد يا اصلاً فی نفسه خوب است انسان جلوش يک چيزی باشد يا نه؟ به خاطر اين مرور باشد روايت ستره آن وقت اگر روايت مرور باشد از مرور تعدی بکند به قبور اين می­شود، يک نوع قياس، آنی که بوده مرور بوده،

س: در ادامه محلی يک­جای ديگر صفحه 183 به همان جلد 4 يک بحث ديگر دارد مقدار مايکفی من السترة طولاً و مقدار

ج: همين،

س: آری اين­جا به حد

10: 24

اين هم مفصل بحث می­کند و قال علی

ج: علی خودش يعنی

س: فصار فرضاً علی من صلی

ج: ديدم بعض از کتاب نوشتند خيال کردند علی يعنی علی ابن ابی طالب، قال علی خود ابن حزم علی ابن احمد اسمش است،

س: قال لم

23: 24

غير مصل کما امرت فلا صلاة له حتی مقدار ستره ذراع فی ای غلظ کان،

ج: فی غلظة يعنی کلفتش مهم نيست مثلاً مثلاً يک ديوار باشد، يک مثلاً چندتا کتاب باشد زخامتش مهم نيست عمده طولش است بفرماييد

س: و قدر طولها ذراع او نحوه يروی ذلک عن عطا

ج: همين­جا عطا گفت که دقت کرديد،

س: بلی

ج: گفت توی باب قبر به اندازه ستره ذراع معلوم می­شود که عطا اصلاً ستره را دائماً ذراع گرفته، بفرماييد

س: بعد و اصحاب الرأی

ج: اصحاب الرأی يعنی احناف ابوحنيفه را می­گويند اصحاب الرأی يا مدرسة الرأی مراد کوفی­های که تابع ابوحنيفه­اند.

س: و عنه انها قدر عظم الذراع

ج: عظم الذراع تقريباً، خود ذراع حدودی تا اين­جاست عظم ذراع از اين­جا تقريباً پانزده سانت کم بشود، سی سانت مثلاً سی و دو سانت، خود ذراع از اين­جاست تا اين­جا اما عظم ذراع تا اين­جا، اين را به مقدار ديگرش از زراع کم می­شود.

س: و هو قول مالک و شافعی

ج: عنه احتمال می­دهم من هم که خواندم ملتفت نشدم اما احتمال می­دهم به قرائن سياقی مرادش عنه يعنی احمد چون اين حنبلی است،

47: 25

حنبلی است، از احمد نقل کرده احتمال می­­دهم که اين­جا مرادش از عنه احمد باشد، امام­شان به اصطلاح و عنه رواية که مراد به اندازه از عظم ذراع نه خود ذراع حدود پانزده سانت کم می­شود تقريباً يعنی از مچ حساب بکنيم تا سر انگشت اين مقدار کم می­شود.

س: و هو قول مالک و شافعی و هذا ظاهر التقريد

ج: تقريد به نظرم فقه حنابله باشد که ذراع مراد عظم ذراع است خب حالا اين مسائلی است

17: 26

طولانی است باز مسأله بعدش را بخوان می­خواهيم به مانحن فيه برسيم چون حدود ده صفحه اين مسائل را ورداشته آورده آنی که به درد ما می­خورد،

س: مسأله بعدی نداريم

ج: چرا مسأله

س: و ان لم يجد

ج: نه فان لم يجد سترة خطّه خطّه

س: خطة خطاً و صلی اليه

ج: حتی اگر ستره بود يک خط بکشد جلوش

س: فقال ذلک مقام الستره،

ج: خط يعنی يک خط هم بکشی فاصله­ای بشود ولو به يک خط

س: روايت دارد پيامبر يک خط

ج: اين­که می­گويد باريه و باريتين يعنی ولو اندازه حصير مثلاً يک چيزی ولو کوتاه باشد، البته آن­جا دارد ثنوا باريه يعنی حصير را دولا می­کردند بفرماييد،

س: نص عليه و به قال سعيد ابن جبير و اوزاعی و انکره مالک و الليث و ابوحنيفه

ج: اين­که خط کافی نيست حالا اين بحث­های خودش است اين را هم رد بشود حالا چون ما نمی­خواهيم وارد بحث ستره وفروع ستره بشويم نه می­خواهيم يک نکاتی که به درد ما می­خورد بهش برسيم آخر مسأله بعدی را بخوانيد.

س: فصل است همه­اش فصل است

ج: همان فصل فصل بخوان

س: فان کان معه عصی لايمکنه نصبها القيها بين يديه

ج: يعنی بلی عرضاً مقابلش به اصطلاح الی آخره ولش کنيد ديگر حالا فصل

س: و اذا صلی الی قود او عمود او نحوه استحب ان ينحرف عنه و لا يسند له بما روی

ج: سناد يعنی مرادش رو به روش نباشد مقابل مقابلش نباشد يک کم فاصله بدهد، حالا اين را هم ولش کنيد چون اين هم ربطی به مانحن فيه ندارد فصل بعدی

س: و تطرح الصلاة الی المتحدثين

ج: متحدثين کسانی که مشغول صحبت­اند باهم

س: ان لايشغل بحديثهم

ج: کسانی که مشغول صحبت­اند آن­هم ربطی به مانحن ندارد، فصل

س: و لابأس ان يصلی بمکه الی غير ستره مکه؟

ج: اين حالا چه بوده؟ حالا ايشان اين را، اين ان يصلی بمکه بغير ستره چون اين­ها يک مقدار ستره به خاطر مرور می­گذاشتند آن وقت در مکه وقتی آدم نماز می­خواند زن از جلو آدم رد می­شود می­گويد در مکه اشکال ندارد زن هم رد شد اشکال ندارد ستره هم نمی­خواهد،

س: مسجدالحرام است؟

ج: مسجدالحرم مرادش، البته عنوان را مکه آورده ليکن استدلالش توی مسجدالحرم است ايشان عنوان را توی مکه آورده اما عنوانش شما روايتی که انما سميت مکه، بکه را بکّه روايت حلبی،

س: روايتی که هم هست مانعی ندارد

ج: بلی

س: مکّه، بکّه لانها يغث

ج: بعضهم بعضاً اين عين اين مطلب است من برای همين می­خواهم بخوانم

س: بلی اين­جا می­گويد قيل لاحمد الرجل يصلی بمکه ولايستتر بشئ

ج: يَستَتر،

س: و لايَستَتر بشئ

ج: يعنی ستره ندارد

س: ستره ندارد نه اين­که

س: فقال قد روی عن النبی انه صلی ثم ليس بينه و بين الطواف ستره،

ج: طواف يعنی افراد رفتند طواف

س: قال لان مکه ليست بغيرها لما روی الاسلم فی اسناده عن المطلب قال رأيت رسول­الله صلی الله عليه و آله و وسلم اذا فرغ من سبعه، جاء حتی

ج: ظاهراً سبعه نباشد، سعيه

س: احتمالاً طواف هفتم

ج: بلی شايد شايد سعيه باشد مثلاً بعد سعي­اش،

س: احتمال دارد

ج: سبعه باشد احتمالش

س: بعدش می­گويد جاء حتی يحاز الرکن بينه و بين السقيفه فصلی رکعتاً فی حاشية المطاف و ليس بينه و بين الطواف احد، قال عمار ابن ابی عمار رأيت

3: 30

جاء يصلی و الطواف بينه و بين القبله تمر المرئه بين يديه فيصتبرها حتی تمر،

ج: اين قدر نزديک بوده که رد که می­شده جای پای زن سجده می­کرده اين قدر نزديک بوده

س: حتی تمر ثم يضع جبهته فی موضع قدمها

ج: يعنی اين قدر نزديک بوده ديگر نه اين­که از مسجد آن­هم دور باشد، اين قدر نزديک بوده که منتظر می­شده زنکه رد بشود سجده­اش را همان­جا بکند

س: طوری هم نبوده

ج: طوری هم نبوده، بلی بخوانيد

س: رواه الحنبل فی کتاب المناسک قال قال المعتمد قلت لطاوس الرجل يصلی

ج: قلت لطاوس، الرجل يصلی

س: الرجل يصلی رکعتين بمکه فيمر بين يديه الرجل و المرئه فقال أو لاتری الناس يبک بعضهم بعضاً،

ج: حتی سميت مکه بکه، لان الناس يبک بعضهم بعضاً

س: و اذا هو يری ان لهذا البلد حالاً ليس بميت

ج: خيلی عجيب است اين تعبير چون تو روايات ما هم دارد که در مکه اشکال ندارد و انما يکره ذلک فی سائر البلدان خيلی عجيب است آن روايت را بخوانيد،

س: برای کافی است

ج: بخوانيد، حالا همين­جا را دست نزنيد بخوانيد البته دوتا ما روايت داريم سميت مکه بکه دوتاست اين يک منشأ اشتباهی شده توی روايت ما دوتا سؤال است يکی سؤال مال مرور است که امام فرمودند اشکال ندارد مرور بکند سميت مکه، يک روايت اين است که زن کنار مرد نماز می­خواند،

س: اين هم سئل

ج: سئل، فرمود در مکه اشکال ندارد انما يکره ذلک آقای خويي اين متن را گرفتند لذا هم گفتند زن پيش مرد اشکال ندارد کراهت دارد فاصله بين زن و مرد را گفتند مراعاتش مهم نيست چون در ذيلش دارد و انما يکره ذلک فی سائر البلدان ما دوتا روايت داريم يکی از بحث­های مهمی که در باب متن است اين است که از اين دوتا کدام يکی را قبول بکنيم مال مرور شخص بين يدي المصلی است يا مال اين­که زن پهلوی مرد نماز بخواند دقت می­کنيد بخوانيد دوتايش را داريم الآن ما اولی را بخوان،

س: جلد 4

ج: حلبی نيست يکی ديگر است

س: کافی جلد 4 صفحه 526 علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن معاويه قال قلت

ج: معاويه ابن عمار است

س: اقوم و اصلی بمکه و المرئة بين يديّ جالسة او مارّة فقال لابأس انما سميت بکه لانه تبک فيها الرجل و النساء،

ج: تُبَکّ فيها الرجل و النساء باز يک متن ديگر هم داريم يک باب ديگری در وسائل است باب ديگر است آن بابی که زن به پهلوی مرد نماز بخواند آن­جا هم باز همين روايت است به نظرم يک سندش هم از همين معاويه ابن عمار است اين مال مرور است اينی هم که سنی­ها نوشتند مال مرور است، دقت کرديد اين مال زن به جنب مرد نماز خواندن نيست لذا اين بحث مطرح می­شود که آنی که در متن روايت اصحاب بوده، اولاً يک مشکل اين کار اين است که می­گويد مکه سميت بکه، با اين­که در، فرض کنيد کسی تو خانه­اش می­خواهد نماز بخواند يا تو خارج مسجدالحرام ظاهراً که اين حکم جاری نمی­شود در آن­جا،

س:

31: 33

مسجدالحرام است

ج: بلی تعليلش مسجدالحرام می­خورد کلمه بکه و مکه که مطلق شهر می­خورد فکر نمی­کنم حکم، بخوانيد روايت ديگر را بياوريد،

س: اين وسائل باب 4 آمده،

ج: وسائل يک باب ديگر، دوتا باب قرار داده يکی در باب مرور شخص بين يدی المصلی و استثناء مکه يکی زن به حزاء مرد نماز بخواند و استثناء مکه که در مکه اشکال ندارد و انما يکره ذلک فی سائر البلدان،

س: کتاب علل الشرايع،

4: 34

عن محمد ابن حسن عن صفار عن العباس ابن معروف عن علی ابن مهزيار عن فضاله عن ابان ابن، عن ابان عن الفضيل عن ابی جعفر عليه السلام قال انما سميت بکه لانهم تبک فيها الرجال و النساء و المرئة تصلی بين يديه و عن يمينک و عن يسارک و معک و لابأس بذلک

25: 34

ج: اين ورداشته به باب زن پهلوی مرد نماز خواندن،

س: يمين و يسار

ج: دقت کرديد چه شد؟

س: آن ناقض همجنس که نيست آن يک حکم است

ج: اصلاً دوتا حکم اند و انما، آقای خويي به اين روايت قبول فرمودند اين روايت انصافاً مشکل دارد علل الشرايع جای ديگر هم به نظرم از معاويه ابن عمار دارد نگاه کن همين باب را لذا آقای خويي فتوی،

س: و يکره را

55: 34

معنی کردند

ج: با اين­که يکره يعنی يحرم ليکن يحرمی که به سنت است نه به فريضه اين فرق بين سنت و فريضه حالا ديگر شرح،

س: توی کتب اهل سنت زياد به معنای يحرم آمده،

ج: دارند خودشان اصلاً اصلاً شافعی تصريح می­کند عرض کردم اعلام الموقعين تصريح می­کند

س: روايات هم اعم است

ج: که در سلف اين طور بود، در خود اين روايتی که از محمد ابن مسلم ظاهراً از همين جعفر، انما الحرام ما حرم الله فی کتابه و اما السلف فکانوا يعافون اشياء فنحن نعافی، اين مراد اين است يحرم به اين معنی يعنی حرمت به سنت پيغمبر است، ديگر حالا توضيح شده اين بحث ديگر الآن فعلاً بخوانيد، تو آن باب

35: 35

ندارد، به ذهن می­آيد که صحيحش همان متن معاويه ابن عمار باشد نه اين متنی که نقل کرده، اين متن که يمين و يسار نيست اين يکره ذلک فی السائر البلدان هم اگر مراد حالا يکره هم بگيريم مراد همان مرور شخص بين يدی المصلی است بخوانيد شما اين را آقا،

س: ذلک لان الناس يکثرون بها

5: 36

مکه لاجل قضاء النسک و يزدحمون فيها و لذا سميت بکه، لان الناس يتباکون فيها،

ج: بهم می­خورند، تباک يعنی

س: بکه،

ج: بلی می­دانم بکه از يک طرف است تباک از دو طرف است اين به آن می­خورد اين به اين می­خورد يعنی مراد اين است بهم می­خورند،

س: ای يزدحمون و يدفع بعضهم بعضاً

ج: يعنی به عبارت ديگر در باب تفاعل انصافاً اين معنی لطيف است در باب تفاعل می­آيد هيئتی را که يک فعل بين دو نفر است حکايت می­کند، مثلاً تضارب در حالی که اين دارد تو کله آن می­زند آن تو شکم اين می­زند اين اسمش تضارب است اما اگر اين تو گوشش می­­زند بعد آن تو گوش اين می­زند اسمش مضاربه است، اگر اول فعل صادر شد بعد جزاءً فعل صادر شده اين باب مفاعله است اگر يک فعل در حال واحد يکی دستش تو صورت آن می­زند آن هم دستش توش شکم اين است بخواهد اين حالت را منعکس بکند انعکاس اين حالت، انعکاس اين حالت باب تفاعل است، و لذا اين تعاونوا علی البر و التقوی در حقيقت همين طور است يعنی جامعه جوری باشد هرکدام عون ديگری باشند، هرکدام کمک ديگری باشند در عين حالی که من کمک آن­ آقا هستم در همان حال هم آن کمک من است يعنی هرکسی به وظيفه خودش عمل بکند يک نوع حالت تعاون، يعنی کلاً يعين الآخر کل بفرماييد حالا ديگر شرح آن­هم باشد يک وقت ديگر،

س:

38: 37

المصلی،

ج: نياورد آن را، نه غير از اين علل الشرايع را کس ديگر ندارد،

س: معاويه ابن عمار است

ج: به نظرم از معاويه ابن عمار هم باشد،

س: کافی هست حاج آقا

ج: مال چيز است، آن مال مرور است، در کافی است مال مرور نه اين­که يمن و يسار،

س: تو حادی،

ج: نه تو همان بابی که يمين و يسار بود بياوريد، روايت غير از علل، علل الشرايع که جزو مصنفات است احاديث قابل چيز نيست اشکاله، البته ايشان از طريق ابن وليد نقل کرده روايت از ايشان است،

س: از دعائم الاسلام هست ان ابی­جعفر انه قال اذا صلت نساء مع الرجل کنّ فی آخر الصفوف و لا تالين الرجال الا ان تکون طولهم

23: 38

ج: اين­که خلاف آن است آن می­گويد اشکال ندارد اين­­که اصلاً می­گويد آخر نماز بخواند به عکس نقل کرده نه می­خواهم بگويم آن روايتی که می­گويد اشکال ندارد زن يمين مرد باشد يسارش باشد به خاطر اين­که مکه­ اسمش، انصافاً اگر اين چون نقد متن حديث است اگر ما باشيم و طبق قاعده همين درست است يبک بعضهم بعضاً اين معنايش اين نيست که پس زن و مرد پهلوی همديگر نماز بخواند، نکته­ای ندارد نکته مرور بين يدی المصلی است بلی

س:

53: 38

المصلی من يجتاز بين يديه لضاق علی الناس،

ج: بلی

س:

0: 39

ج: واضح است نه، اصلاً تعليل هم مناسب با آن است مناسب با مرور است نه مناسب با محازات زن و مرد

س: بعد نکته­ اين­که اين مکه هست يا مسجدالحرم می­فرمايد و حکم الحرم کله حکم مکه

ج: بعيد است

س: حالا ايشان اين را می­گويد، به دليل قول ابن عباس اقبلت راکباً علی حمار عطان،

ج: عَطان می­گويند

س: عطان جمع عُطن است ديگر

ج: عطن جمعش است،

س: بلی عطن جمعش است

ج: عِطان يعنی ماده، به قول مشهدی­ها ماچه الاغ، ماده الاغه،

س: وحشی را می­گويند

ج: نه نه عطان ماده است، آن حمار وحش می­گويند

س: و النبی صلی الله عليه و آله و سلم،

45: 39

غير جدا متفق عليه لان الحرم کلهم محل المشاعر و المناسک فجری مجری مکه

ج: الی آخره ديگر حالا چون بحث­هايش را من فقط در بحثی که دارم اين است که آن روايت که می­گويد نما سميت مکه بکه، پس زن می­تواند پهلوی مرد نماز بخواند اين را نمی­شود قبول کرد اين به تعليل نمی­خورد به نظر من مال مرور است مال اين نيست،

س: پس مرور است

ج: چون يبک بعض اين درست است و همان روايت معاويه ابن عمار درست است تو روايات ما هم آن درست است در اين بحث متن چون بحث نقد متن است انصاً آنی را که آن وقت آقای خويي چون آن متن را قبول کرده گفته يکره فی سائر البلدان لذا می­شود زن پهلوی مرد هم نماز بخواند يکره گرفته به معنای يکره يعنی در غير مکه زن می­تواند دست راست دست چپ زن نماز بخواند، فقط کراهت دارد اما در مکه اين کراهت هم برداشته می­شود چون يبک بعض، اين يبک بعضهم بعضاً يک چيز است، زن پهلوی مرد نماز خواندن چيز ديگری است اصلاً دو نکته است اين درست بايد باشد مرور بايد مراد باشد يبک بعضهم چون عبور می­کنند رد می­شوند، آن وقت لذا ما به ذهن ما می­آيد که متن درستش همين است نه متن معاويه، نه متنی که از فضيل ابن يسار عن ابی جعفر نقل کرده به نظر ما آن متن مشکل دارد شايد هم صدوق رو همين جهت اين را در کتاب علل الشرايع آورده و الا اين متن مشکل دارد اين متن بايد درست باشد که مال مرور زن در جلو مرد است مراد اين بايد باشد با تعليل اين می­خورد وقتی اين دوتا روايت را مقايسه می­کنيم انصافاً با تعليل، غير از اين­که حالا خود اهل سنت هم فتوی دادند با تعليل هم اين می­خورد حالا بفرماييد باز فصل بعدی را بخواند آقا،

س: فصل فان صلی فی غير مکه الی غير سترة فلابأس لما روی

ج: اين فصل بعدی بلی

س: فان مرّ من ورائها شئ، لم يکره،

ج: بعدی اثر بعدی

س: مسأله و ان لم ستره فمرّ بين يديه الکلب فی الاجل الاسود البهيم بطلت الصلاة

ج: بلی کلب اسود و کلب و حمار و زن حالا ايشان

س: ففی المرة و الحمار رواية

ج: خيلی خوب، حالا اين کلب هم گفتند سياه باشد و بهين باشد و خيلی همچون سياه موحشی باشد مثل بهائم در ابن حزم می­گويد به اصطلاح يجب قتل سگی که سياه باشد دوتا خال سفيد اين­که دارد که ذو شامة دوتا خال به اين قيد، سياه باشد دوتا هم خال داشته باشد يک خال هم نه، آن می­گويد در اين بحث نه، جای ديگر علی ای حرف­های عجيب و غريب دارد حالا رد بشويد ديگر حالا ما به خاطری، فصل

س: فصل و لايقطع الصلاة غير ما ذکرناه لان تخفيف النبی صلی الله عليه و آله و سلم

ج: لايَقطع الصلاة من مرور چيز ديگری باطل نمی­کند خيلی خوب باشد بفرماييد بعدی

س: فصل و لا فرق بين الفضل و التطوع اين هم از

ج: مسأله بعدی

س: و ان کان الکلب

ج: الی آخره

س: فصل و الذی يقطع الصلاة مروره، وقتی يقطع الصلاة مروه

س: يقطعه اذا مرّ قريباً و الذی لايقطع الصلاة انما يکره له المرور اذا کان قريباً ايضاً فاما البعيد فلايتعلق به حکم،

ج: خب حالا بعيد را نگفته چقدر دارد اين­جاست

س: قال شيخنا و لا اعلم احداً من اهل العلم حتی البعيد فی ذلک

ج: بعيد چقدراست؟

س: الا ان عکرمه قال اذا

ج: عِکرمه

س: اذا کان بينک و بين الذی يقطع الصلاة قذفه

ج: قذفه الصخره،

س: قذفة يحجر

ج: نه نه قبل قذفه، حجر

س: حالا اين يحجره

ج: نه قذفة حجره نه

ج: نه قذف يعنی پرتاب ديگر به اندازه­ای، عکرمه چون در قرن اول است ايشان و شاگرد ابن عباس غلامش هم هست خيلی ازش روايت نقل کردند، فکر می­کنم به خاطر اين­که معارض با مثلاً حضرت سجاد و امام باقر و اين­ها باشد،

س:

0: 44

است ديگر

ج: بلی آقا، نه نه عکرمه آفريقايي است غير از

3: 44

اين عکرمه آفريقای الاصل است اين­ها غالباً اين طور اين هم يکی از نکات تاريخی است وقتی به اصطلاح عبد را اسم می­بردند نسبت به پدر نمی­کردند مثلاً می­گويد عمار ابن ياسر، ديگر ياسر پسر که است؟ رسم­شان اين بود وقتی کسی را به عنوان آورده بودند نسبت پدر، نمی­دادند من اين را اول خودم استنباط کردم بعد در کتاب يکی از اين متون قديمی را نگاه می­کردم ديدم نوشته است تصريح کرده که عبد و امه را نسبت نمی­دادند بی­نسبت می­گفتند و لذا عده­ای از اين­ها را به اين صورت می­گفتند عکرمه ابن ابی عکرمه، اين طوری يا مثلاً حلقام داريم يک کسی داريم حلقام از موسی ابن جعفر حلقام ابن ابی­حلقام يعنی پسر پدرش اين اصطلاحاً معنايش اين­که اين عبد است اصلاً عنوان عبد خود حسن بصری چون پدرش جزو صبیه عين تمر است ديگر حسن بصری به حساب می­گويند حسن ابن ابی­الحسن چون غلام بوده پدرش يعنی گرفته بودنش و اين يکی از چيزهای بوده که آن زمان متعارف بوده لذا عکرمه را مثلاً ابورافع نمی­گويند پسر که است؟ فرض کنيم زنش سلمی که در خانه پيغمبر تو بعض جاها دارد سلمی بنت فلان، ليکن متعارف بوده که اسم زن را می­بردند کنيز را می­بردند نسبت نمی­دادند رسم­شان اين بود آن وقت عکرمه خودش عبد بوده عبد عبدالله ابن عباس است و نقل هم کردند تفکراتی به اصطلاح ما داعشی داشته ازش نقل کردند و از پسرش علی نقل کردند گفته اين دروغ می­گويد بر پدرم الی آخره ليکن عکرمه در کل صحاح ست، ازش نقل می­کنند فقط خدا بيامرزد به يک معنی مسلم کم ازش نقل می­کند بقيه زياد عکرمه ازش آراء، اين خيلی هم نقل می­کند آرائش را هم نقل می­کنند و دقيقاً زمان حضرت سجاد است يعنی واقعاً انسان متحير است که اين­ها چطور از يک شخص مجهول الهويه­ای که افکار داغشی دارد و دروغ هم به قول پسر عبدالله ابن عباس دروغ می­گفته اين را بر مثل حضرت سجاد مقدم کردند خيلی عجيبی است نقل از عکرمه، بلی آقا؟

س: ظاهراً

12: 46

صد و پنج بوده

ج: صد و پنج يا نود و پنج است فکر می­کنم،

س:

15: 46

عبدالله بربری

ج: عبدالله شايد به اسم مثلاً عبدالله مثل زمان ما بربری مال همان شمال آفريقاست، عبد بوده عبد عبدالله ابن عباس بفرماييد،

س: قذفت فی حجر من چشمم درست نمی­بيند اين بحجر است قذفت بحجر اما من ديگر من گفتم سنگ است

ج: يعنی سنگ است همچون پرتاب نه

40: 46

اين ده ذراع نيست،

س: لم يقطع الصلاة

ج: يعنی اين طور بينداز سنگ را

س: تو روايت آمده که عن ابن عباس قال احسبه عن رسول­الله انه قال اذا صلی احدکم الی غير ستره فانه يقطع صلاته الکلب و الحمار و الحنزير و المجوسی و اليهودی و المرأة و يجزء عنه اذا مروا و بين يديه قذفه بحجر،

س: قذفه بحجر يعنی؟

ج: سنگ را اين طور پرت کرد، همين است

س: باء با سببيه است

ج: اين فاصله اين همان پنج متر نست عشرة اذرع، شما هم دنبال اين بوديد که اين عشرة اذرع ريشه­های

س: از کجا آورده؟

ج: از کجا آورده؟

س: يعنی شما می­رويد داخلش که يعنی اجتهادش بوده،

ج: اجتهاد نبوده، بعدش که روايت است، عکرمه که ارزش ندارد بعدش که روايت است،

س: اين­که عشرة اذرع را آورده

ج: اين قذفة حجر را محدود کرده

س: آن عمار را می­گويم که عشرة اذرع را آورده از کجا آورده؟

ج: احتمالاً نه اصلاً قبل از عمار شايد در محيط علمی چون عکرمه که در قرن اول است خب شايد در محيط علمی وقتی می­خواستند بگويند چون مثلاً اهل سنت دارند اذا بلغ الماء قلة لم يحمل خبثاً، خب قله يعنی کوزه چقدر؟ بعد آمدند به رطل گفتند هر رطل را عده­ای صد و پنجا حساب کردند، که مجموعش دويست­تا سه­صدتا، دويست هم حساب کردند که بشود چهار صدتا دويست و پنجا هم حساب کردند که بشود پانصدتا سه صد هم شايد خيلی نادر که بشود ششصدتا ما آمديم گفتيم اين روايتی که ما داريم سترة

30: 48

که مراد اين است برای اولين بار آن مشکلی، اصلاً در باب روايات کرّ يک مشکل عجيب علمی دارد برای اولين بار ما اين مشکل را حلش کرديم مشکل را ورداشتيم که اين در حقيقت روايت قلتين بود اين­ها ملتفت نشدند، غير از روايت کرّ است، ببين ششصد همان قله، قلتين دوتا کوزه اين کوزه­های قديمی بود که الآن جنوب هم هست که بزرگش، شکم بزرگی دارد آب توش سر می­رود،

س: مثل خمره

ج: نه خمره نيست کوزه­های شکم گنده­ای دارد گفتند مراد

س: اصلاً مسجدالحرام و مسجدالنجف همين کوزه­ها

ج: کوزه­های بزرگ، کوزه­های بزرگی نه آن­جا غالباً خمره بود، حب بود،

س: بلی

ج: بلی آن­ها بلی اين قذفة بحجر دقت کرديد اين يکی از ابن عباس نقل کرده، و لا احسبه الا انه قال عن رسول­الله پس به رسول­الله هم منسوب بوده

س: بعد جالب است فصل و اذا صلی الی

26: 49

تغيير داده

ج: بلی خيلی حکم مثلی،

س: غصبی هم

ج: غصبی تا اين جور، بلی خيلی عجيب است

س: می­گويد فاجتاز ورائهما يقطع الصلاة قطعها فی احد الوجهين ذکرهما ابن حامد لانها ممنوع،

ج: اين مثل همان، عرض کردم اتحادی، ترکيب انضمامی است خيلی شديد مثل همان آهن من توضيحاتش را دادم خيلی عجيب اين ديده بودم اما الآن به ذهنم آمد که در روايت عمار شايد آن­هم از اين گرفته،

س: سر همين جلب توجه کرده

ج: بلی

س:

3: 50

ج: آهن از اين گرفته

س: عمار يک کمی تندی زده

ج: نه معلوم می­شود يک محيط علمی درست شده اين محيط علمی خيلی مهم است مثل اين­که حالا می­گفتند آقا قله چقدر است اين­که نمی­شود اين طوري بياييم اندازه­اش را بگيريم، آمدند گفتند به اصطلاح آن چه است؟ قذفة بحجر، پرتاب سنگ چند متر است، سنگ را اين جوری ول کند خب مثلاً تا آن­جا می­رود می­شود پنج متر، ده ذراع مخصوصاً که اين را در خانه مثلاً فرض کرده ديگر مثلاً در اتاق باشد ديگر تو صحری که نيست که، فرض اتاق هم کرده، اين قذفه بحجر شايد ريشه ده ذراع باشد، حالا همان بحث ده ذراع را بخوانيد روايت دومش را اولش که قول عکرمه بود که اين در قرن دوم است قرن اول است معذرت می­خواهم، بعد می­گفت عن عباس، فقط نمی­دانم مصدرش کجاست؟

س: عن عباس قال احسبها عن رسول­الله انه قال يصلی

ج: احسبها

س:

11: 51

در خود ترجمه بعدش اين را اشکال می­گيرد که

ج: اولاً اين مجوسی و اين­ها دارد جای ديگر نيامده، اشکال يکی از اشکالات اهل سنت اين است که تو اين مجوسی هم آمده معروف­ سه­تاست اين چندتا اضافه کرده، و لا احسبه يعنی می­گويد فکر می­کنم گفت عن رسول­الله اطمينان ندارد که آن راوی بلی و لا احسبه الا عن رسول الله

س: احسبه عن رسول­­الله انه قال اذا صلّی احدکم الی غير ستره فانه يقطع صلاته الکلب و الحمار

ج: اين دوتا هست،

س: و الخنزيز

ج: خنزير ندارد

س: و المجوس و اليهودی و المرئه

ج: مرئه را هم دارد

س: بلی و يجزی عنه اذا مرّوا و بين يديه قذفة بحجر، بعد ايشان ادامه ن

0: 52

ج: بفرماييد

س: و هذا لفظ رواية ابی داود و فی رواية عبد و النصرانی و المرئه الحائل ولو ثبت هذا الحديث تعين المسير اليه غير انه لم يجزم برفعه و فيه ما هو

ج: لم يجزم، نگفت احسبه نگفت احسبه نگفت قطعاً رسول الله مراد از رفع در اصطلاح اهل سنت لم ينسبه الی رسول­الله گفت احسبه عن رسول­الله اصطلاحی دارند که اگر کلام صحابی باشد وقف می­گويند و موقوف می­گويند کلام رسول­الله باشد مرفوع می­گويند و لم يجزم برفعه گفت احسبه عن رسول­الله لذا احتمال دارد که فتوای خود ابن عباس باشد ما فعلاً روی اين­که اين روايت را که قبول نداريم نمی­خواهيم آن را قبول کنيم می­خواهيم اين را بگوييم که اگر برفرض چنين چيزی در مدينه بوده معلوم می­شود در مدينه آمدند اين را يک عددی معين کردند که اگر فاصله شد آن وقت نکته اين می­شود اگر اين فاصله در ولو در روايت توی مسأله به اصطلاح مجوسی و يهودی و زن و الاغ نمی­دانم سگ و اين جور چيزها، ليکن اين را آمدند توسعه دادند به هر جای که فاصله باشد،

س: ايشان رد می­کند می­گويد متروک بالاجماع است غير از آن سه­تا می­گويد متروک بالاجماع

ج: می­دانم حالا غير از آن، می­دانم اما اين در مورد قطع صلات است آن وقت در باب مقبره هم شايد آمدند همين مطلب را گفتند آن وقت اگر اين مطلب درست باشد که در باب مقبره، آن روايت را بازهم نگاه کن و آن روايت که مال زن يمين است مرد و يسار مرد، آن هم باز غير از اين علل الشرايع يکی ديگر هم دارد

س: که بگويد جايز است

ج: جايز است، و انما يکره ذلک فيه روشن شد آقا چه شد؟ پس بنابراين اين مطلبی را که ما عرض کرديم ستره درست است ستره هم گفته شده، ليکن اين جای است که ستره نباشد و بخواهد بين يعنی به عبارت اخری

س: آن قبور نيست

ج: هيچ کدامش هم در قبور نيست الا کلام عطاء عطاء هم به قبور زده عطاء ستره را به قبور زده،

س: يک نوع منصوص العله است که می­گويد با اين حال

17: 54

برطرف می­شود کراهت برداشته می­شود

ج: منصوص نيست نه تصريح ندارد

س: کنايه، نسبت به آن­ها قياس بکنيم

ج: نه من احتمال می­دهم مثل ابن الوليد و بزرگانی که در قم قبول نکردند نظرشان اين باشد که اين روايت عمار بوی قياس می­دهد چون روايت عمار از امام نقل کرده اين معنايش اين است که امام قياس کردند باب قبور را به همان کلب و سگ و اين­ها،

س: روايت جميل هست که حتی رجل

50: 54

بحذاء قال عليه­السلام لابأس

ج: نه نه مال بکه مکه آن،

س: می­دانم اين مالی

ج: نه آنيش به جای خودش مقيد هم روشن شد چه می­خواهم عرض کنم آنی که البته صدوق ظاهراً چون در روايت قبور از حضرت رضا آمده که اشکال ندارد اگر وسط قبور باشد اشکال ندارد، روی قبر نباشد به اصطلاح روی قبر نباشد يا به جهت قبر نباشد اين اشکال ندارد من فکر می­کنم روی اين جهت آن وقت روايت عشرة اذرع را قبول کرده ليکن به حمل بر استحباب کار صدوق ظاهراً اين باشد و ظاهراً اگر بخواهيم آن آقايون ديگر مثل مرحوم کلينی که قبول کردند ظاهراً اين تعبد را قبول کردند ظاهراً ليکن باز کلينی در بحث زن قبول نکرده نياورده روايت را در بحث زن که عشرة اذرع باشد ايشان نياورده،

س: باب چيز را آن­هم باب علة تسمية مکه بکة، چيزی در مورد نماز غير از اين دوتا ندارد

ج: نه بابی که خود زن تصلی بحذاء الرجل عن يمين الرجل و عن يساره دقت فرموديد آقا پس اولاً من نظرم اين بود که اين بحث را اين قدر طولش بدهيم حالا امشب ديگر تمامش بکنيم نظر خود من اين بود که چون روايتيک مقدار عبارتش ابهام داشت که مثلاً آقای نوشته پنج­تا مثلاً به خاطر پنج

13: 56

فاصله يعنی خيلی عجيب و غريب نه اين نيست اصلاً روايت را گفتيم مراد روايت اين است که از هر طرف خودش با قبر اين قدر فاصله داشته باشد اگر جلو قبرها نماز بخواند پنج متر جلوتر پشت سر قبرها پنج متر عقب­تر من فکر می­کنم فکر می­کنم که اين کسانی که آمدند روايت به اصطلاح قذفة بحجر را گفتند نظرشان اين بوده اگر جای آمد پيغمبر اکرم نهی کرد آن با اين مطلب برداشته می­شود يعنی با اندازه يک فاصله پرتاب سنگ انداختن سنگ، نه اين­که پرتاب يک فرض کن يک سنگی اين جوری بيندازه چقدر فاصله می­گيرد، اين می­شود مثلاً ابوحنيفه نقل شده در باب کر آبی که معتصم است، می­گويد آبی است که اگر يک سنگ

4: 57

موج­هايش به طرفش نرسد مثلاً اين هم چيزی من درآوردی اين احتمالاً از اين­که ابن عباس گفته و عکرمه احتمالاً تو مدينه يک ارتکازی پيدا شده بوده چون اين هردو مال مدينه است البته ابن عباس بيشترين تأثيرش رو فقه مکه است اما هردو اهل مدينه­اند احتمال قوی دارد که يک ارتکازی که با اين فاصله حالا توضيح اجمالی اين بحث، ببينيد ما در جاهای که يا کراهت يا حرمت تو عنوان دارد طبق قاعده اگر آن عنوان منتفی بشود آن حکم هم برداشته می­شود ديگر مثلاً نوشته فرض کنيم نماز نخوانيم پهلوی مثلاً تصوير باشد آن تصوير را برداريم يا بيندازيم دور يا اتاق، قاعدتاً ديگر حکم برداشته می­شود اگر در نظر عرفی هم نباشد مثلاً اين تصوير تو اتاق بغلی من است در هم بسته است بين من و تصوير نيم فاصله است اما آن ديوار است اتاق اين هم از نظر عرفی صدق نمی­کند که

0: 58

به جمع بگيری صورت را اين دوتا اين­ها تعبد نمی­خواهد اما اگر آمد گفت پنج متر فاصله اين تعبد می­خواهد

س: يا تغطی،

ج: يا آمد گفت بپوشان اين فاصله می­خواهد، تعبد می­خواهد اگر آمد گفت بين تو و بين صورت بين آن تصوير باشد اين تعبد می­خواهد دقت کرديد يعنی آن نکته­ای که در ارتکاز ممکن است يک فقيهی اين تعبير من را به اين وضوح نياورده باشد اما اين جزو ارتکازات فقهاء است و لذا اصلاً اساس اين­که شروع می­نويسند بر کتاب فرض کن معالم، اين­ها بيشتر در شروح می­خواهند ارتکاز مؤلف و ارتکازاتی که پيش علمای ديگر بوده بيان بکنند اين­که نوشته شده که واضح است عمده اين است که اين زير بنای نوشته­ها چه بوده اين­ها اصطلاح اين جوری است اگر انعدام موضوع شد اين ديگر تعبد نمی­خواهد اما اگر چيز ديگری آمد اين تعبد می­خواهد با تعبد، مثلاً در که يک انائی بود درش بول می­کرد زير تخت پيغمبر بود که جبرئيل داخل نشد بعد مثلاً گفتند اگر رويش را بپوشانی کافی است به رفع کراهت با اين­که آن بول هست موجوده الآن، روش را بپوشان اين تعبد می­خواهد، بول را بگذارد بيرون تعبد نمی­خواهد طبق قاعده است، بحث فقهی اين جوری است پس بنابراين رواياتی که می­گويد ستره يا رواياتی که مسافت تعيين می­کند مثلاً يا خط، خط تعبد می­خواهد ستره تعبد می­خواهد اندازه مثلاً ستره کلفتش زخامتش چقدر باشد تعبد می­خواهد طولش چقدر باشد ارتفاعش چقدر باشد تعبد می­خواهد اين­ها تمام تعبد است دقت کرديد اين قذفة بحجر که گفته شد، گفتيم حدود يک سنگ پرتاب کردن، به اندازه يک مثلاً سنگی اين جور بينداز، اين اگر اين طوری ما معنی بکنيم،

47: 59

تمامی

س: آن رمی

ج: آن رمی است اين حدود همين پنج متر است ديگر، آن وقت ما چون قاعده ديگر هم داريم که اهل بيت سلام الله عليهم اجمعين معياری برای تفسير سنت هم هستند، اگر فرض کنيم اين روايت می­گويد احسب عن رسول­الله عن رسول­الله نقل شده باشد به اندازه­ای پس امام صادق در حقيقت تفسير کردند که مراد ده ذراع پنج متر، لذا شايد امثال کلينی قبول کردند حالا در باب زن چون معارض هم دارد امثال کلينی و شيخ طوسی قبول کردند شيخ صدوق هم رد نکرده حمل بر استحباب کرده، چون روايت معارض داشته که اصلاً در قبرستان نماز جايز است حرام نيست،

س: تستوکی هم در کتاب­های لغت می­شود فهميد که شايد اين اصطلاح عرفی بوده، قذفة حجر

ج: همان پنج متر،

س: آری

ج: احتمال دارد، دقت کرديد چون ما اين بحث را نمی­خواستيم اصلاً من فکرم نبود تو اين بحث حالا، چون گفتيم عشرة اذرع که در روايت آمده احتمالاً سترة ذراع بوده احتمال اين داديم بعد که بررسی شد ديديم نه اولاً بحث ستره مفصل است معلوم می­شود بين اين­ها من بحثی را سابقاً يادم ­آيد ديدم حالا يادم نبود اين­ها را ديدم مال ابن حزم را هم بعض جاهاش را اشاره کردم مال جامع الاحاديث هم نوشتم حاج شيخ اما اين قسمتش تو ذهنم نبود که اين­ها اين طور در ستره توضيحات دارند اين قذفه بحجر را امروز ديدم امروز مراجعه کردم خودم عجب ما دنبال اين مطلب می­گشتيم ظاهراً سر اين­که اصحاب ما هم آن­های که قبول کردند اين بود که شواهد تاريخی مؤيد اين مطلب هست که قذفة بحجر بوده و امام صادق او را تبيين فرمودند به ده ذراع يا پنج متر البته باز همان شبهات خودش به جای خودش محفوظ می­ماند که مثلاً به شخص ديگر نفرمودند در رويت ديگری نيامده که راوی شيعه معروف نقل نکرده يک شخص فتحی اينها را نقل کرده احتمالاً مثلاً اين دوتا مطلب جزو همان روايت ستره و با نبودن ستره باشد و الحاق شده باشد به مرور بين يدی المصلی که اين الحاق هم قياس می­شود شايد اينی که مرحوم ابن وليد خود روايت را قبول نکرده و حمل بر استحباب کرده شايد نظرشان به اين باشد که روايت شايد درش شبهاتی بوده هر حال آن متن روايت را ما نظرمان بيشتر رو متن روايت بود توضيحی داده بشود که داده شد و ديگر مطلب روشن شد و روايات عمار هم اجمالاً معلوم شد که مشکل زياد دارد انصافاً خيلی مشکل،

س: قذفة بحجر جالب است اصلاً در رواياتی در شيعه نيست همه­اش در کتب اهل سنت است

ج: عرض کردم

س: اين هم می­گويد اذ لم يجزم احسبه،

ج: بلی

س: خودش هم بدون

ج: چون ابن عباس گفت احسبه عن رسول­الله

س: بعد پيدا نشد روايت

س: نه آن دوباره مکی بوده

ج: خب نه بلی آقا؟

س: گفت که مصلحت دارد و اين روايت ندارد

ج: نه خير نه آن ثابت نيست نه، بعيد است به تعليل هم نمی­خورد تصادفاً آن­جا برای نقد متن خيلی مهم است ن روايت معاويه ابن عمار در مرور است اين روايتی که از فضيل نقل شده در مسأله محازات زن و مرد است به نظر من مال مرور درست اهل سنت هم در مرور آوردند چون استثناء در مکه و يبک بعضهم بعضاً در مرور آورده، خب اين هم راجع به کلمات ابن عمار ساباطی، خيلی بحث عمار ساباطی را چون اگر بخواهيم وارد چند ما راجع به عمار است يکی ديگر احاديث ايشان را بخوانيم اما اجمالاً معلوم شد که روايات عمار ساباطی انصافاً کار می­خواهد خیلی کار می­خواهد يعنی مستقلاً مورد بررسی قرار بگيرد و به نظر ما يک مقدار زيادی سر اعراض اصحاب هم از معظم روايات ايشان تعارض دارد يک نکات ثانوی باشد نه اين نکاتی که ما الآن تصور و به اصطلاح يک نوع اجتهاد ايشان باشد من چيز را مثلاً همن مسأله و ان کان الميت قد غسل خوانديم به ذهن ما ان کان الميت، اين اجتهاد خود عمار است ايشان اين را وارد متن کرده، و اگر اين را برداريم روايت ديگر مشکل ندارد،

س: نوشته بود اشکال عجمه ايشان نظرتان بالاخره چه است؟ هست يا نيست؟

ج: عجمه به اين لحاظ حالا ديشب گفتم ايشان که يک نفر گفته روايت علی ابن جعفر بعد من فکر کردم چون ايشان ناگهانی گفت اصلاً روايت علی ابن جعفر خيلی واضح است ابهام ندارد، روايت عمار ساباطی بعد عبارت هست اصولاً چون احتمال می­دهيم متن فقهی باشد مثل کتب مرحوم محقق اردبيلی ايشان هم عبارتش بد است هم مجمع الفائده خيلی مبهم و مغلق است هم آن،

س:

42: 54

ج: هم بلی آن زبده البيان ايشان که شرح آيات احکام است خيلی حتی من ديدم بعض وقت­ها اين سه­تا اين مثلاً اين حاشيه­ای که بعض آقايون نوشتند بر مجمع الفائده به نظرم آن­ها هم ملتفت عبارت ايشان نشدند به نظر من اين طور می­آيد به هر حال خود جواهر هم بد عبارت است فرض کنيم مثلاً به اين­که کتاب مرحوم ظاهراً حمل بر عجمه­اش به اين جهت شده انصافاً کتاب عمار ساباطی خوش عبارت نيست اين را می­شود گفت اين را انصافاً می­شود قبول کنيم که خوش عبارت نيست اما اين­که عجمه باشد حالا شايد، متن فقهی تصرفات خودش است شايد متن مغلقی است و عرض کرديم مثلاً قاموس يک متن مغلقی است به خلاف فرض کن خود تنقيح که اصل کتاب است يا به خلاف معجم آقای خويي که خيلی متن روشنی است ما اصولاً مثلاً حدائق خيلی متن روشنی است متن معالم،

س: مسالک هم

ج: باز معالم از مسالک هم روشن­تر است مدارک مثل آنها مثل معالم است يک متن کاملاً روشن و واضحی است،

س: شرايع هم خيلی

ج: شرايع هم متن فقهی پخته­ی است يعنی نه فقط روشن است يک جنبه علمی پخته فقهی دارد کتاب شرايع علی ای حال انصافاً روايات عمار ساباطی خيلی کار دارد و می­شود بعض از رواياتش را توجيه کرد و نشان داد که در روايت در اصل چه بوده اين روايت هم به نظر من تاريخش واضح شد ريشه­هايش واضح شد انما الکلام در اين­که آيا اصحاب مطلقاً قبول بکنند يا نکنند؟ يا حمل بر استحباب بکنند آن بحث ديگری است و الا ريشه­های اين بحث روشن شد و اصل مطلب چيزی بوده به رسول­الله در باب مرور بين يدی المصلی،

س:

29: 66

ج: اينجا بوده برداشته زده به قبر، صلاة بين القبور،

س: راجع به کتاب عمار هم ديگر بيشتر از اين ديگر

ج: ما الآن بحث نمی­کنيم ديگر باشد جداگانه علی ای حال چون رواياتش زياد است لا اقل سه صد چهارتا روايت دارد ما الآن ديگر بررسی متن سه صد، چهار صد روايت را الآن اجمالاً بيان کرديم که بايد جداگانه با دقت فراوان خوانده بشود،

س: نقول که نقل به مضمون دارد بيشتر

ج: نقل به مضمون دارد و اجتهادات خودش است فتواهای خودش است و احتمالاً مثلاً اگر اين روايت باشد احتمال شبهه تقيه توش هست مثلاً کسی پيش امام بوده از اهل سنت امام همان مطلب عکرمه چون عکرمه که خيلی پيش ما مبغوض است ديگر خب جزو خوارج باشد و دشمن­های اميرالمؤمنين معنی ندارد که ما از عکرمه نقل بکنيم شايد مثلاً امام جلو کسی اين مطلب را فرمودند ايشان هم ملتفت نبودند برداشتند نقل کردند يا خود عمار اين نقل، چون دارد و سئل، اين نقل به مضمون باشد فتوی خودش شخص عمار باشد و اين مطلب را هم شنيده که آقايون فاصله قائل هستند با ستره نبود، آن فاصله هم ده ذراع گذاشتند پنج متر، ايشان ديده مطلبی قشنگی است ورداشته آورده

س: فتوی هم برش جاری شده شايد از باب تسامح بوده

ج: يا تسامح بوده يا اعتقادش اين بوده که اين­جا اشکال ندارد همچنان­که آن­جا در باب مرور هست در باب قبور هم پيش، و صلی الله محمد و آله الطاهرين، آن روايتی اين­که در مکه يبک بعضهم بعضاً در باب مرور است يا در باب محازات است.